

شهيد شكر الله آباش




ازتباير علی
سازمان جامع سوادالان و دوزخ شمس استان بوشهر

نام پدر	عبدالنبی
تاریخ تولد	۱۳۳۵/۰۲/۰۳
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۵۹/۰۹/۰۶
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	خارگ

زندگینامه

زندگینامه شهید

و ما کجا و تو ای باصفا، کجا بودی

تو از نخست، شهیدی میان ما بودی

تو از نخست، صدایت زجنس خاک نبود

نمی شنید صدا را کسی که پاک نبود

سردار رشید اسلام شهید شکرالله آباش
دیر زمانی بود که سردار سدره نشین ما با گروبیان باده مستانه می زد و نامش را به خط نور بر لوح سرخ
فام شهادت نگاشته بودند، ولی او هم چنان در میان خاکیان می زیست.

شکرالله سوم مرداد سال ۱۳۳۵ در روستای چهل زرعی عرب از توابع شهرستان دشتستان در خانه ای محقر، که از
تمتع دنیوی چندان بهره ای نداشت چشم به جهان گشود. شکرالله در روستای کوچک خود با شرایط سخت
زندگی بزرگ شد و احساسات لطیف مذهبی او در خانواده ای با تقوا و مذهبی شکل گرفت.

نام او را مادر، شکرالله گذاشت تا همیشه شکر خدا را بر لب داشته باشد. تا آنگاه که فرزندش خلعت زیبای شهادت
بر تن می کند، باز هم پدر و مادر شکر خدا را بر زبان بیاورند و شکر او را بجای آورند. آنها در تربیت دینی
فرزند از هیچ کوششی دریغ نکردند.

پدر و مادر شهید بسیار مقید و مؤمن به احکام اسلام بودند. و آنچه از ایمان و محبت اهل بیت را در دل داشتند در
ظرف جسم و روح شکرالله ریختند و او را سیراب نمودند.

شکرالله از کودکی تمام ناملایمات و فراز و فرود زندگی را با جان و دل چشید و تحمل کرد. شخصیتش در میان
گورهای مشکلات، شکل گرفت و صیقل یافت و او را از این حیث، در میان هم سالان ممتاز نمود. وی در روستای خود
قبل از شش سالگی قرآن را در مکتب خانه آموخت.

۶ساله بود که خانواده اش به جزیره خارک مهاجرت کردند. او دوره ابتدایی را با علاقه و اشتیاق فراوان سپری
نمود.

شکرالله به فعالیت های مذهبی و دینی خیلی علاقمند بود از کودکی در کنار منبر روضه خوانی حاضر بود و به
روحانیت معظم علاقه به خصوصی داشت. ایمان و اخلاص و تقوا در همه رفتار و گفتار او موج می زد و بینش و منش
او تابلوی یک انسان مؤمن وارسته به تمام معنی بود.

دوران ابتدایی و راهنمایی را در مدارس خارک با علاقه و اشتیاق فراوان به پایان رسانید. با وجودی که از
استعداد و هوش بسیار خوبی برخوردار بود ولی به علت مشکلات مالی و فقر نتوانست ادامه تحصیل دهد لذا به
کارگری در شرکت ها و پیمان کاری ها پرداخت تا شاید بخشی از هزینه خانواده را تأمین نماید.

خواهرش به نکته ای جالبی اشاره می کند: «شکرالله دوازده سیزده ساله بود که پدرم یک دوچرخه برای او خرید. او از آن تاریخ تا زمانی که در خارک بود تمام بعد از ظهر پنج شنبه ها جهت زیارت به امامزاده میر محمد می رفت .

کاری که از کودکی در سن او، دور از انتظار بود . و کسی راز این کار را ندانست تا او به افتخار شهادت نایل آمد و در کنار بقعه میرمحمد به خاک سپرده شد.»

شکرالله به ائمه اطهار بسیار ارادت داشت. اسم امامان به ویژه حضرت اباعبدالله الحسین را که می شنید گریه می کرد. مرتب در حال ذکر و دعا بود. بیشتر اوقات خود را به خواندن قرآن و دعا و نماز سپری می نمود. او قسمتی از وقت خود را به امر ورزش اختصاص می داد.

شکرالله مسؤول باشگاه وزنه برداری شهرداری خارک بود و دارای مقام استانی در رشته وزنه برداری بود. او می خواست جسم و روح خود را پرورش دهد تا آنرا در خدمت خالقش بکارگیرد.

و به این دعای مولا «علیه(ع)» جامه عمل ببوشاند: «قَوِّ عَلٰی خِدْمَتِکَ جَوَارِحِی»

شکرالله اخلاق پهلوانی داشت و به ورزش وزنه برداری می پرداخت از لحاظ بدنی خیلی قوی بود و همیشه ورزش می کرد. اما در بین مردم بسیار متواضع و کوچک نفس بود. و رعایت حال افراد ناتوان را می کرد. یکی از کسانی که قبل از انقلاب با شهید آباش در یک شرکت ساختمانی کار می کرد نقل می کرد: «خدا رحمت کند شهید آباش را وقتی با هم کار می کردیم همیشه مصالح سنگین و سنگ های بزرگ را خود جابجا می کرد و به ما که از نظر بدنی ضعیف تر بودیم اجازه کارهای سنگین را نمی داد اوایل سال ۵۶ بود چند نفر از مأمورین رژیم شاه در محل نانوایی شهر زورگویی می کردند . ایشان با توجه به خصلت مردانگی و پهلوانی که داشت با مأمورین رژیم شاه درگیر شد و یکی از آنها را کتک کاری نمود.

فعالیت های شهید پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

جوانی اهل ورزش بود و در بین ورزش کاران محبوبیت ویژه ای داشت و از این طریق افراد زیادی را به خود جذب کرده بود هر کسی با او آشنا بود و با او ارتباط داشت تحت تاثیر اخلاق پسندیده وی قرار می گرفت . شهید آباش یکی از کسانی بود که از سال ۱۳۵۳ تا زمان پیروزی انقلاب در رأس فعالیت ها و مبارزات سیاسی در جزیره خارک قرار داشت. و در بطن جریان حوادث و رخداد های انقلاب حضوری مؤثر داشت. شکرالله در سال ۱۳۵۴ به خدمت سربازی اعزام شد و در پادگان لویزان تهران با جو سیاسی مبارزاتی آشنا شد و با دوستان به فعالیت های خود ادامه می داد تا اینکه بر اثر همین فعالیت ها یکبار روانه زندان شد. او با مبارزین و فعالین سیاسی در شهرستان ها و تهران ارتباط مؤثری داشت و از طریق آنها اولین اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی حضرت امام(ره) را به خارک می آورد و توزیع می کرد.

خواهر شهید نقل می کند: «ایشان در سفری که از قم به خارک بر می گشتند اعلامیه های حضرت امام را داخل پیراهن خود جاسازی و دوخته بود. مأمورین که رد او را گرفته بودند و به دقت او را زیر نظر داشتند با وجود اینکه او را بازرسی بدنی کره بودند نتوانسته بودند اعلامیه ها را بدست آورند. بعد که به خانه آمد به من گفت «پیراهن مرا بشکاف و اعلامیه ها را بیرون بیاور.»

او چراغ مبارزات انقلاب در خارک بود. برای روشنگری و هدایت جوانان زحمت زیادی کشید و توانست روز به روز شعله مبارزات مردم را افروخته تر نماید. فعالیت های او لحظه ای متوقف نمی شد. بارها بدست مزدوران رژیم

پهلوی دستگیر شد ولی با هوشیاری از دست آنها فرار کرد. با روحانیون اعزامی یا تبعیدی مانند آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله یزدی، آیت الله جنتی، حجت الاسلام مروی که به خارگ می آمدند خیلی همکاری و ارتباط داشت. گاهی آنها را در سفر به روستاها و شهرهای استان جهت تبلیغ و سخنرانی همراهی می کرد.

در اولین تظاهراتی که در خارگ شکل گرفت او تمثال مبارک حضرت امام(ره) را در دست داشت و پیشاپیش مردم حرکت می نمود. وی در حرکت های مذهبی نیز یکی از افراد خالص و عابد و عارف بود. اهل نماز جماعت و مسجد بود. قاری قرآن بود و از صدای گیرا و بسیار خوبی برخوردار بود. سعی می کرد تا آنجا که ممکن است ترجمه قرآن را یاد بگیرد و در عمل به کار بندد اهل دعا و نیایش بود و اغلب دعاها را از حفظ داشت.

شکرالله یکی از مریدان و دلباخته گان واقعی حضرت امام(ره) بود. او پروانه وار به دور شمع وجود پیر و مراد خود می چرخید و گوش به فرمان و مطیع محض حضرت امام(ره) بود. همین عشق باعث شد تا جهت استقبال از امام و شرکت در مراسم تاریخی و با شکوه ۱۲ بهمن ۵۷ خود را به تهران برساند و از نزدیک امام را زیارت کند.

در بحبوه انقلاب، زمانی که حضرت امام فرموده بود اگر بختیار کنار نرود حکم جهاد می دهم. شکرالله بنا به عشق راستین و محبتی که از امام خمینی در دل داشت فردای همان روز خانواده را برداشت و بار سفر بست و به سوی گناوه حرکت کرد. می ترسید امام حکم جهاد دهد و او بخاطر شرایط ایاب و ذهاب خارگ نتواند از جزیره بیرون بیاید. و به وظیفه اش عمل کند و از فیض جهاد محروم بماند.

فعالیت های شهید پس از پیروزی انقلاب

انقلاب که به پیروزی رسید مرغ جانش هوای پریدن داشت. او دیگر خود را متعلق به خانواده و زن و فرزند نمی دانست. اصلا خود را متعلق به خودش هم نمی دانست بلکه خود را وقف انقلاب کرده بود. از آغازین روزهای پیروزی انقلاب کار گشت زنی و نگهبانی از حریم ساحل و تأسیسات نفتی و مراکز اقتصادی خارگ را با کمک جوانان و دوستان خود آغاز کرد. او در راه حفظ امنیت و آرامش مردم شبانه روز در تکیا بود و صادقانه آنچه در توان داشت در طبق اخلاص گذاشته بود.

با شکل گیری کمیته انقلاب اسلامی فصل نوینی در نشان دادن قابلیت ها و شایستگی های این سردار سرافراز اسلام آغاز شد. پس از صدور فرمان امام خمینی مبنی بر تشکیل سپاه پاسداران انقلاب یکی از بانیان و مؤسسين سپاه خارگ بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی گروهک ها و احزاب معاند و مخالف اسلام از قبیل مجاهدین خلق دموکرات ها و کمونیست ها و در جزیره خارگ برای خود جای پای پیدا کرده بودند و با دایر کردن دفاتر و مراکزی به تبلیغات مسموم و منحرف کننده علیه امام و انقلاب مشغول بودند.

شهید آباش به کمک سایر همزمان خود در مهار کردن فعالیت منافقین و گروهک ها در جزیره خارگ نقش مؤثری داشت.

او چادر تبلیغاتی منافقین را که در منطقه منازل مسکونی کارکنان شرکت نفت روبروی فروشگاه میوه دایر بود برچید. وقتی در سپاه بود از هیچ کاری فروگذار نبود. کسی که او را نمی شناخت باور نمی کرد این همان فرمانده سپاه است که کارهای باغبانی می کند و جارو می زند. هر جا گوشه ی کاری را بر زمین افتاده می دید به سویش می شتافت.

فعالیت های شهید در دوران دفاع مقدس

هنگامی که جنگ تحمیلی شروع شد مسئولیت فرماندهی سپاه خارگ را بر عهده داشت. و خارگ خود به نوعی منطقه جنگی محسوب می شد. علی رغم خواست او فرماندهان ارشد با اعزام او به جبهه نبرد موافقت نمی کردند. او همیشه بر این در خواست خود اصرار داشت. وقتی دید مخالفت با رفتن او بالا گرفته است برای تحت فشار قرار دادن مسئولین خود می گوید اگر به دلیل اینکه فرمانده سپاه هستم موافقت نمی کنید، از سپاه استعفا می دهم و به عنوان یک نیروی عادی داوطلبانه به جبهه می روم. و به هر صورت که می توانست رضایت آنها را جلب می نماید. همیشه می گفت: «من پاسدارم و دوست دارم در همین لباس سپاهی در راه مملکت و امام به شهادت برسم.» همزمان شهید آباش نقل می کنند او از غذای خودش می گذشت و به دیگر همزمان می داد.

آقای سهراب کریمی همزمان شهید نقل می کند: «زمانی که شهید آباش به جبهه اعزام شد من این توفیق را داشتم که در سال ۱۳۵۹ به همراه ایشان به آبادان اعزام شوم.

در جبهه آبادان من بیشتر وقت ها با ایشان بودم. چون آبادان در محاصره دشمن بود. مقر ما جایگاهی ثابت نبود و غالباً چون سنگری نداشتیم که در آن استراحت کنیم هر ۲ یا ۳ ساعتی جای خود را عوض می کردیم به خاطر این که دشمن بر همه چیز تسلط کافی داشت و عوامل ستون پنجم خیلی زود جای ما را گزارش می دادند. شب جمعه ای بود. شهید آباش گفت یکی از دوستان به ما خبر داده که امشب مراسم دعای کمیل در محل استقرار سپاه تهران است. و همزمان در سپاه آبادان هم دعای کمیل است هر کسی دوست دارد با ما به مراسم بیاید. من با ایشان رفتم. آنجا برق نبود. اگر اشتباه نکنم یک برادر روحانی داشت دعای کمیل می خواند. در وسط دعا خواندن نفت چراغ فانوسی تمام شد و دعا قطع شد. همه رزمنده ها در حال و هوای خاصی قرار داشتند. کسی دلش نمی خواست از آن شور و حال بیرون بیاید. شهید آباش که بیشتر دعاها را از حفظ داشتند. بلافاصله در آن تاریکی دعا را با صوت دلنشین و حزن انگیزی ادامه می دهد. بعد از مدتی که دوباره چراغ آورده می شود شهید آباش از آن برادر می خواهد تا بقیه دعا را بخواند ولی آن برادر گفت که نه من حاضر نیستم و خودت این دعا را تمام کن.»

شکرالله قبل از شهادت چهره نورانی داشت. برخلاف روزهای قبل که با کسی زیاد شوخی نمی کرد آن روز و شب آخر با همه بچه ها گرم می گرفت و شوخی می کرد روحیه عجیبی داشت. به او گفتیم: این خداحافظی شما یک طور دیگر است او هم جواب داد: «ما کجا و شهادت کجا»

ایشان در بیشتر عملیات ها سعی می کرد خودش پیش قدم باشد و بعد دیگران را هدایت می کرد. در رابطه با وحدت بین ارتش و سپاه خیلی تأکید داشتند و به هر طریقی این کار را عملی می کردند.

آقای سهراب کریمی همزمان شهید چنین می گوید: «یادم هست شاید ربع ساعت قبل از شهادت به بنده ماموریت دادند که قرار است یک سنگر مربوط به برادران ارتشی در خط مقدم افتتاح شود. شما از طرف ما بروید و آن را افتتاح کنید و در مورد پذیرایی به آنها کمک کنید. من هم اینکار را انجام دادم که طولی نکشید خبر شهادت ایشان به ما رسید.» نحوه شهادت

آقای حسن رنجبر همسنگر و دوست شهید نحوه شهادت وی را اینگونه بیان می کند: «روز قبل به همراه برادران علی قاسمی، محمود دشتی پور و شکرالله آباش برای انهدام دشمن و گرفتن مهمات و باز کردن راه آبادان به ماهشهر به منطقه اعزام شده بودیم.

در آن موقع سپاه از نظر تهیه اسلحه و مهمات خیلی در مضیقه بود. شهید آباش با یک قبضه توپ ۱۰۶ میلی متری تیراندازی می نمود. متأسفانه یکی از گلوله های توپ ۱۰۶، باد کرده بود، وقتی شهید آباش آن را در توپ قرار

داد. هنگام تیراندازی گلوله در توپ منفجر شد که باعث مجروح شدن من و شهادت افتخار آمیز سردار رشید سپاه اسلام در تاریخ ۶/۹/۱۳۵۹ گردید.»

بنا به وصیت شهید پیکر مطهرش به جزیره خارگ انتقال یافت و از اسکله خارگ تا بقعه امامزاده میر محمد با مشایعت باشکوه و بیاد ماندنی همزمان، دوستان و عموم مردم خارگ تشییع گردید. حضور یکپارچه و کم نظیر مردم در این مراسم خود گواه قدرشناسی و پاسداشت رشادت و مجاهدت های بی دریغ آن شهید سعید بود.

در روز تشییع جنازه هواپیماهای متجاوز عراقی به جزیره حمله هوایی نمودند ولی مردم بدون کمترین ترس و واهمه مراسم را ادامه دادند و به حمدالله هیچ مشکلی پیش نیامد.

وصیت نامه

رفتید و عشق را به تماشا گذاشتید (وصیت نامه شهید)
«یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملا قیه»

«ای انسان تو بسوی پروردگارت در رنجی تا او را ملاقات می کنی». من اکنون تفسیر آیه های وصل را به چشم می بینم. خون های دلیران مسلمان با ندای الله اکبر در هم می آمیزد و به صحرای خوزستان رنگی دیگر می بخشد، رنگ شرف و عزت، رنگ آزادی. اکنون که به این صحرا آمده ام دیگر بازگشت خویش را فراموش کرده ام.

می خواهم هر چه بیشتر پیش بروم تا به دنیای دیگر پیوندم. از تمامی کسانی که بر من صاحب حقند خواهش می نمایم که مرا مورد بخشش و عفو قرار دهند.

خدایا آنرا که از صمیم قلب دوستش دارم و او تجسم همه رنج ها و دردهای مستضعفین تمام اعصار است یعنی «امام خمینی» را بر عزت و طول عمرش بیفزای.

خدایا به همه پدر و مادرهایمان صبر و شکیبایی عنایت فرما و فراق ما را بر آنها آسان نما.

از همسر که چندین سال با من همدوش بوده و در راه خدا صبر و شکیبایی بسیار نموده است متشکرم و از ایشان کمال رضایت را دارم.»

در ضیافت گلها (وصیت نامه شهید)
«اکنون ای پدر و مادرم، در گرما گرم شلیک خمپاره ها و گلوله های توپ و تانک، احساس می کنم که گمشده سالیان دور و دراز خود را یافته ام.

من در این جا با چشمان دل خدا را می نگرم و شب ها هنگام حفاظت از سنگرها با او به راز و نیاز مشغولم. هر آن، وعده وصلش را نزدیکتر می یابم و دلم مالا مال از عشق او می گردد و به سوی شهادت می روم.

بار الها شهادت مرا بعد از آن قرار ده که دشمن تو را از پای در آورم.

از سالیان دور، از زمان نوجوانی پیوسته آرزویم این بود که در راه رضای خدا و محبوبم جان ناقابل خویش را نثار کنم. من نزدیکی به خدا و لذت با او زیستن را احساس می کنم.

برای من بازگشتن به شهر خود و دوباره در آن سکونت گزیدن و از جبهه و جهاد دور ماندن بسیار سخت است. من عاشق سفیر گلوله هایم. و از ندای تکبیر «الله اکبر» رزمندگان شجاع در این جبهه ها، چون پرندگان بالهایم را می گشایم. به سوی ندایی که از جانم به سوی محبوبم بر می خیزد پرواز می کنم.

«پدر و مادرم و همسر و برادران و خواهرانم چون فردا صبح عازم اهواز می باشم تا که انشا الله بتوانم در پیشبرد انقلابمان قدم بردارم لهذا بر خود لازم می دانم که چند جمله ای به عنوان وصیت نامه بنویسم از همسرم اکیدا می خواهم که فرزند مرا با آداب و رسوم اسلامی پرورش دهد.»

مصاحبه

مادر شهید چگونه درس صبر میدهد

مادر شهید آخرین وداع خود را با پیکر مطهر شهید در زمان خاکسپاری این گونه نقل می کند: «من وقتی شنیدم پسر من شهید شده است گفتم شکرالله بود و شکر خدا که شهید شد. خداوند امانتی را سالم به من داد من هم او را سالم تحویل دادم. حتی قطره ای برایش اشک نریختم چون فرزندم به آرزوی خودش رسیده بود.

وقتی که جنازه فرزندم را در تابوت دیدم. صورتش زیبا و آراسته بود و لبخندی بر لبانش نقش بسته بود، گفتم من هم راضی هستم به رضای خداوند. من تو را با عشق امام حسین(ع) بزرگ کردم و افتخار می کنم در این راه قدم برداشته ای. فرزندم منزل نو مبارک. فردای قیامت شفاعت ما را بنما.

خاطرات

ویژگی های اخلاقی

آقای سهراب کریمی یکی از دوستان شهید نقل می کند: «یکی از روزها در مسجد ولی عصر خاگ جلسه پرسش و پاسخ و بحث آزاد بود. یکی از مسؤولین گروهک های مخالف در صحبت هایش به شکرالله نسبت گاو پیشانی سفید می دهد. همه آن هایی که در صحنه حضور داشتند. از این حرف به خروش آمدند و قصد تأدیب او را داشتند ولی شهید آباش اعلام می کند که کسی دعوا نکند. همان طور که قبلاً هم به دوستان خود گفته اگر به من توهینی شد کسی حق ندارد مقابله کند زیرا هدف منافقین آشوب و فتنه است آنها می خواهند میان ما تفرقه بیاندازند.»

او در خانواده و برای همسر مظهر عطوفت و مهربانی بود. رفتار و اخلاق و منش شکرالله بسیار کریمانه و اسلامی بود. سعی می کرد وقتی در خانواده می آید حقوق همسرش را خیلی رعایت کند، او لباس سپاهی و کارش را که ضخیم بودند جهت شستشو به همسرش نمی داد تا مبادا او اذیت شود.

خانواده شهید نقل می کنند بارها نیمه شب بدون اینکه کسی متوجه شود به راز و نیاز و مناجات با خدا مشغول می شد و نماز شب می خواند. او شهادت را زینت بخش تاریخ انسانیت می دانست و همیشه آرزوی شهادت را در سر داشت.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران